آخر خط

هم‌بازی

قسمت آخر

ایلیا موسایی| سمیراخانم همانجا نشسته بود و مدام می گفت «خدایاااا دارم می میرم... نمی تونم جیغ بزنم... نمی تونم جیغ بزنم» بچه‌ها دوطرفش نشسته بودند وچیزهایی می گفتند. پسر بزرگ‌تر گفت «مامان توروخدا...» «توروخدا چی؟ ها؟ بچه مردمو چیکار کردین؟ ها؟ خدایا نفسم درنمیاد... نفسم...» «مامان قایمش می کنیم کسی نبینه» سمیراخانم محکم زد تو گوش پسر بزرگ‌تر. بعد رو کرد به پسر کوچک وبا هردو دستش زد توی صورتش. بعد نفس‌زنان گفت «شاید نمرده... ها؟ شاید هنوز داره نفس می کشه... ببریمش دکتر... ببریمش بیمارستان» وتند وتند آجرها را از روی پاهای درازشده برمی داشت وپرت می کرد کنار. آن‌قدر این کار را ادامه داد که پیشانی له‌شده پسرک را دید. خون صورتش را پوشانده بود وهنوز جریانی کُند وغلیظ از شکاف پیشانی قُل می‌زد. سمیراخانم محکم قلبش را مشت کرد و پای جسد بچه که حالا مطمئن بود زنده نیست دراز کشید. داشت چیزهایی نامفهومی می گفت که وسط نفس‌زدن و گریه‌اش درست شنیده نمی‌شد. بچه‌ها بالای سرش گریه می کردند وصدا می‌زدند «مامان... مامان توروخدا ببخش...» پسر بزرگ‌تر گفت «به‌خدا اینا دعواشون شد من هرچی گفتم آروم بشینین فایده نداشت... آخرش باآجر زد تو صورتش» بچه کوچک‌تر بلندشد وسریع از پله‌های فلزی پایین رفت. کمی که گذشت سمیراخانم نشست. گفت «جواب در و همسایه رو چی بدیم...» بعد گفت «بذاریم همینجا باشه... همینجا بمونه تا فردا» تا شب چندبار زنگ خانه رازدند ولی سمیراخانم گفته بود کسی باز نکند. چهارشب که گذشت بویی توی حیاط می‌پیچید که دل آدم را به‌هم می‌زد. سمیراخانم نمی‌توانست غذا بخورد. حس می کرد غذا بوی آدم مرده می‌دهد. مدام به بچه‌ها می گفت «این چه خریتی بود ما کردیم... اگه کسی دنبال بو رو بگیره چی می‌شه» برای همین ظهر به بچه‌هایش گفت باید باهم بروند بالا و جسد را توی یک کیسه بگذارند و گم‌وگورش کنند. سمیراخانم یک جارو با خاک انداز دست گرفت که وانمود کند برای آب‌وجارو کردن پشت‌بام می‌رود و پسرها هم آمده‌اند کمک دستش باشند. وقتی پا به پشت‌بام گذاشتند زهراخانم را دید که همراه طوبی، همسایه دیوار به دیوارشان روی بام ایستاده‌اند و چهره‌هایشان از بوی تعفن درهم شده. سمیراخانم دستش را روی قلبش گذاشت. گفت «سلام... اینجا چیکار می کنین؟» زهراخانم گفت «فرهاد هنوز پیدا نشده... من هر سوراخ و گوشه‌ای که بود رو دنبالش گشتم» گریه‌اش گرفته بود. طوبی گفت «از دیروز یه بوی مشکوکی می‌اومد من گفتم طفلک بیاد اینجا مطمئن بشه چیزی نیست بلکه دلش آروم بگیره» سمیراخانم گفت «اینجا روی بوم ما؟» زهراخانم اشاره‌ای به جاروی توی دست سمیرا کرد. گفت «مثل اینکه شما خودتونم اومدی دنبال چیزی» سمیراخانم گفت «روی بوم مادنبال چی می گردی؟ مگه نیومدی دم در برا پرس‌وجو؟» روی بام مثل قبل یک کوت آجر بود با تپه کوچکی از شن که زیر خورشید ظهر تفت می‌خوردند. سمیراخانم شروع کرد به جاروزدن شن‌هایی که پخش وپلا بودند. زهراخانم آن طرف‌تر با گوشی موبایلش شماره گرفت ومشغول صحبت شد. سمیراخانم یک‌لحظه در همان حالت خمیده، جارو به‌دست خشکش زد. بعد همه دیدند که مثل یک مجسمه سنگی افتاد روی زمین. جیغ زن‌ها مثل تیغی تیز به آسمان رفت.

سمیراخانم توی بیمارستان چشم باز کرد. پرستار به او گفت که سکته کرده و او را آورده‌اند اینجا. پسرها بالای سرش بودند. یکی از آن‌ها روی تخت خالی کناری خوابش برده بود. سمیراخانم دستش را که آورد بالا لوله سرم کشیده شد و گزشی عمیق توی رگ ساعدش حس کرد. آرام ناله کرد «زهراخانم چی شد؟» پسر بزرگ‌تر گفت «مامان فکر کنم فهمیده‌ان... پلیس آورده بودن... پلیس به‌بابا زنگ زده» سمیراخانم حس کرد درد قلبش توی تمام شانه‌چپش پخش می‌شود. سعی می کرد نفس بکشد اما ریه‌هایش یاری نمی کردند. نالید «هرکی هرچی گفت بگین خبر نداریم... ما نمی‌دونیم» پسر بزرگ‌تر گفت «مادر فرهاد خیلی جیغ می‌زد... جلو در خونه نشسته بود... ما از توی ماشین نگاهش می کردیم» سمیراخانم گفت «بابات فهمید؟» پسر گفت «آره همونجا بود... نذاشت از ماشین پیاده بشیم... رفته سرویس... الان میاد» یک اشک درشت از گوشه چشم سمیراخانم جوشید ویکهو با سرعت روی گونه‌اش لغزید وتوی گوشش گم شد.

پایان

خبر

امدادرسانی از گردنه‌های برف‌گیر تا جاده‌های لغزنده



گروه حوادث| امدادگران جمعیت هلال احمر خراسان‌رضوی با توجه به ورود توده هوای سرد به استان که منجر به بارش برف در گردنه‌ها ونقاط سردسیر شده است، شامگاه دیروز به کمک مسافران گرفتار در محورهای برفی شتافتند و ۱۵۶ مسافر را از خطر نجات دادند.

مدیرعامل جمعیت هلال احمر خراسان‌رضوی در این‌باره گفت: به‌دنبال بارش برف وباران طی شب گذشته مسافران در مسیر شهرهای کاشمر، درگز، سبزوار، تربت‌حیدریه وتربت‌جام گرفتار برف وکولاک شدند که ۱۵۶ مسافر درراه مانده در برف وکولاک امدادرسانی شدند.

محسن ذاکریان افزود: در محور کاشمر به نیشابور از ساعت ۲۲ شامگاه یکشنبه، امدادگران پایگاه‌های جاده‌ای کاشمر به ۹۶ نفر از مسافرانی که در جاده گرفتار شده بودند امدادرسانی کردند. در گردنه طبس-سبزوار نیز به‌دنبال بارش شدید برف برای ساعاتی رفت‌وآمد خودروها در جاده کوهستانی طبس، از توابع بخش مرکزی شهرستان سبزوار دچار مشکل شد.

وی تصریح کرد: در گردنه تیوان درگز نیز خودروها به‌دلیل لغزندگی وپیچ‌وخم زیاد این جاده کوهستانی گرفتار شده بودند که به ۲۸ نفر امدادرسانی شد.

ذاکریان ادامه داد: واژگونی یک دستگاه خودرو تیبا در کیلومتر ۳۲ تربت‌حیدریه به مشهد نیز یکی دیگر از حوادثی بود که در پی آن به ۹ نفر امدادرسانی شد، همچنین یک دستگاه پیکان در تربت‌جام به‌دلیل نقص فنی در راه مانده بود که امدادگران به سه سرنشین آن امدادرسانی کردند.

روایتی از تنها کمپ ویژه نگهداری مددجویان زن که بهبودیافتگانِ اعتیاد، پس از خروج از کمپ مأمنی نمی‌یابند

زنانی که با دردها می‌دوند

لیلا کوچک‌زاده

گزارش

با پای خودشان برای ترک اعتیاد ماده‌اند اما مراحل درمان که تکمیل می‌شود، امید به زندگی دوباره در ذهنشان قوت می‌گیرد. به عنوان معتاد متجاهر، از توی پاتوق‌ها دستگیر و به کمپ ترک اعتیاد ماده۱۶ بانوان مشهد آورده می‌شوند. بعد هم براساس حکم قاضی بین سه تا شش ماه باید بمانند؛ درمان شوند و توانمند. آن‌ها بعد از درمان یک شهروند عادی هستند که می‌توانند یک زندگی معمولی را تجربه کنند اما بیشتر آن‌ها پس از آزادی به دردی مشترک مبتلا هستند. آغوشی گرم برای بازگشت به خانواده و جامعه در انتظارشان نیست.

کمپ ماده۱۶، زیر نظر «مؤسسه زندگی دوباره»، واقع در یکی از فرعی‌های انتهای بولوار توس، تنها مرکز وابسته به سازمان بهزیستی مشهد است که به‌صورت رایگان برای درمان معتادان خدمات ارائه می‌دهد.



عکس: مهدیه غفوریان

با مددکاری که زمانی یکی از مددجوهای همین مرکز بوده، وارد این مجموعه می‌شویم و پای حرف‌های بانوان در حال درمان می‌نشینیم. در این بازدید، مدیرعامل این مؤسسه و کارشناس مسئول دفتر اعتیاد استان خراسان رضوی هم ما را همراهی می‌کنند.

با عبور از دری بزرگ که قفلی کوچک بر آن خورده، به دنیای آن‌ها وارد می‌شویم. ظهر بهمن است و ابرها بازی‌شان گرفته؛ گاهی باران می‌بارد و گاهی خورشید را می‌پوشانند. زنان، گروه گروه یا تنها توی حیاط نشسته یا راه می‌روند. زمان ناهار است. دیزی دارند. بعضی‌ها توی آفتاب کنار هم نشسته و دورهمی غذایشان را می‌خورند و انگاری توی این هوا خیلی بهشان می‌چسبد. بفرماهای بلندی هم به‌ما می‌زنند. دویست خانم در حال ترک، توی مرکز ماده۱۶ مشهد حضور دارند.

صورت بیشترشان، آفتاب‌سوخته و استخوانی است. چون مدت‌ها محل زندگی‌شان توی پاتوق‌ها بوده است و سرپناهشان آفتاب و باد و سرما و گرما. دست‌هایشان کشیده و لاغر و دندان‌هایشان را هم که اعتیاد برده است. حتی صدایشان خش دارد و آن ظرافت زنانه را نمی‌توان توی صدایشان شنید. فقط چشم‌هایشان هست که هنوز برق می‌زند و گویی امید در آن زنده است. اگرنه با وجود مصرف متادون، نوعی بی‌حالی و خماری در وجناتشان پیداست.

آن‌طور که مجتبی نوذری، مدیرعامل این مرکز بیان می‌کند، اینجا دو روش درمانی منتظر هر تازه‌واردی است. آن‌ها در بدو ورود، متادون دریافت می‌کنند. به همان اندازه مصرفشان. سه تا شش ماه باید بگذرد. در این میان افرادی که توانایی ترک متادون را دارند، کم کم به روش گروه‌درمانی وصل می‌شوند. یعنی برنامه‌های پرهیزمدار مثل شبکه na یا aa که اتفاقا نتایج خوبی هم از آن می‌گیرند. مهم‌ترین بخش درمان آن‌ها همین توانمندسازی است. باقی هم تعریف یک سیستم حمایتی، پیدا کردن خانواده، اشتغال و ... است.

دختر قوی

تامی فهمند خبرنگاریم به‌سمت‌مامی آیند. البته حضور خانم حدادی، مددکاری که همراهمان است و خودش از دل اعتیاد برخاسته و حالا دارد به هم‌نوعانش کمک می‌کند، مزید بر علت می‌شود. خیلی دوستش دارند. قدیمی‌ترها سخت در آغوشش می‌گیرند. با اینکه او هفته‌ای سه بار به اینجا می‌آید اما یک سؤال مشخص که احتمالا جوابش را خوب می‌دانند ورد زبانشان است: چقدر دیگر باید اینجا بمانیم؟

دلشان نمی‌خواهد بگویند توی پاتوق آن‌ها را گرفته و به اینجا آورده‌اند. یکی از آن‌ها را تعریف می‌کند که نزدیک کال اسماعیل‌آباد، کنار خیابان ایستاده ونشئه می‌کرده که او را گرفته‌اند. تاریخش را هم دقیق می‌داند: چهاردهم دی.

دختر جوان دیگری می‌گوید: من را خیابان سجاد گرفتند. حدادی با تعجب می‌پرسد سجاد چه‌کار می‌کردی؟ او می‌گوید: شوهرم زندان افتاده بود و یک بنده خدایی به من گفت برو سر چهارراه و از مردم کمک بگیر. ولی گشت گذاخانه آمدومن را گرفت. خانم دیگری که خجالتی است و چادری سفید و تمیز به سر دارد، آرام حدادی را صدا می‌زند و از او می‌پرسد که اگر متادونش را کم کند، در آزادی‌اش تخفیفی دارد.

تاتوی کوچکی روی گونه‌اش دارد که روی آن نوشته «دختر قوی». بیست‌ودوساله است و در شرح اتفاقی که باعث شده از اینجا سر دربیاورد، می‌گوید: با خانواده‌ام به‌مشکل خوردم و من را مستقل کردند. اما توی یک آتش‌سوزی، پوستم سوخت و به خاطر دردهای ناشی از همین سوختگی مصرف موادرا شروع کردم. حالا او به‌مراحل پاکی از اعتیاد و آزادی نزدیک می‌شود و دنبال پیدا کردن یک شغل است. آن‌طور که حدادی می‌گوید، ۹ مددکار و روان‌شناس با عنوان «مدیریت مورد»، بهبودیافتگان اعتیاد را پس از خروج از کمپ، حمایت می‌کنند. او هم ۳۶ نفر را تحت حمایت دارد. دختر جوانی را می‌بینیم که تازه به مرکز آمده و او حامی‌اش است. به من می‌گوید حتما با این مورد صحبت کنید. شاهد یک قتل بوده و از اینجا که خارج شود شاید دیگر راحت نشود، پیدایش کرد.

مامان دیدنت نمی‌آیم

آدم‌های اینجا دلشان حرف زدن می‌خواهد. شنیده‌شدن. از خوب و بد زندگی. از راهی که رفته و از آنچه برگشته‌اند. از آنچه از دست داده و از چیزهایی که به دست آورده‌اند.

پنجاه‌ساله است و خوش‌ظاهر. سومین بار است که او را به مرکز ماده۱۶ می‌آورند. خودش می‌گوید سابقه پاکی هفت‌ساله و هشت‌ساله دارد و در انجمن پیام‌رسان هم بوده است اما لغزش کرده است. می‌گوید، متارکه کرده و فقط یک پسر هفده‌ساله دارد که با هم سرایدار یک باغ بوده‌اند. اما حالا که اینجاست، پسرش گفته، مامان اگر این‌طور جاها بیفتی، دیدنت نمی‌آیم؛ شرمنده می‌شوم.

می‌گوید: هر هنری بگویید، از دستم برمی‌آید، اما چه فایده که آن بیرون یک نفر هم به تو اعتماد نمی‌کند.

غم‌انگیز اینجاست با اینکه شوق خروج از اینجا و تلاش برای درمان در وجود بیشترشان هست اما آگاه هستند که آن بیرون کسی منتظرشان نیست و باید بتوانند روی پای خودشان بایستند.

حدادی می‌گوید: معمولا خانواده‌ها پس از آزادی از کمپ، از پذیرش آن‌ها سرباز می‌زنند. همین است که برای خیلی از آن‌ها پس از آزادی سرپناهی وجود ندارد. البته مرکز ماده۱۶، برای این موضوع یک راهکار دارد. یک خانه به اسم «توانمندسازی» هم در مجاورت این مرکز باسی نفر ظرفیت وجود دارد. بهبودیافته‌ها تا مدتی می‌توانند در این خانه با تمام امکانات به‌صورت رایگان زندگی و هم‌زمان کار کنند تا به قول خودشان عزت‌نفسشان را بالا ببرند و پس‌انداز کنند. اما این ظرفیت برای این تعداد بهبودیافته جوابگو نیست. کارشناس مسئول دفتر اعتیاد استان خراسان رضوی این را می‌گوید و اضافه می‌کند: در ۹ ماه گذشته ۷ هزار بیمار بهبودیافته مرد و زن از کل استان خراسان رضوی ترخیص شده‌اند. اما فقط برای سی نفر از آن‌ها در خانه توانمندسازی بانوان، امکان سکونت وجود دارد. یک خانه سی‌تایی دیگر هم برای آقایان اضافه شده است اما شصت ظرفیت در برابر ۷ هزار نفر بهبودیافته! امیر گوهری می‌گوید: برخی شانس بیاورند و از اینجا که رفتند، خانواده حمایتشان کنند یا شغلی پیدا کنند اما باقی دوباره به چرخه اعتیاد برمی‌گردند.

با قصه درمانی کمکشان کنید

کارشناس مسئول دفتر اعتیاد استان خراسان رضوی به ما می‌گوید: درمان اعتیاد فرآیند سختی است که ده‌ها سازمان باید دوشادوش هم کار کنند تا به نتیجه برسد. از قوه قضائیه و نیروی انتظامی که به جمع‌آوری معتادان متجاهر در پاتوق‌ها می‌پردازد تا کمپ‌ها و کمیته امداد و بهزیستی و سازمان فنی‌وحرفه‌ای و البته رسانه‌ها. گوهری ما را تشویق می‌کند به نشستن پای حرف‌های این زنان. به نظر او روایت زندگی این افراد برای مردم، به آن‌ها کمک می‌کند تا راحت‌تر صدایشان و مسائلشان شنیده شود. می‌گوید: با قصه درمانی کمکشان کنید. قصه‌ها پذیرش می‌آورد. چون ما آدم‌هایی قصه‌دوست هستیم.

او اضافه می‌کند: تیم درمان ما دارد می‌گوید این آدم خوب شده است. اما بیرون که می‌روند حمایتی نیست. بیمار می‌خواهد امروز ترخیص شود، اما شب جایی برای ماندن ندارد.

به او کار نمی‌دهند. همسر و صاحب کار و ... فقط منتظرند کوچک‌ترین اشتباهی از او سر بزند و انگی بزنند. با اینکه دیگر موادی در کار نیست که به خاطر آن خطا بکند. همین می‌شود که فرد بهبودیافته دوباره به دوستان قبلی‌اش برمی‌گردد. همان‌ها که بدون هیچ قضاوتی پذیرایش هستند. برمی‌گردد توی پاتوق‌ها. پاتوق از نظر ما بد است اما برای آن‌ها خوب است. آنجا پذیرش بی‌قید و شرط وجود دارد.



جدول ۳۶۸۷

